

به نام خدا

یاد آوری: بحث در مناقشه پنجم بود و پنجمین طریق برای ضعف دلالتی

حاصل این مناقشه این بود که یکی از دو روایت پنجم و ششم باب مربوط به طهارت ذاتی اشیاء و یکی از آنها مربوط به مطهریت شمس است. اما چون ظاهراً این دو روایت یکی است همان طور که محقق خوبی استظهار کرده اند ، این متن مردد می شود بین ما یصح للاستدلال و ما لایصح للاستدلال و در مقام جواب گفتیم که در این جا سه فرضیه وجود دارد.

فرضیه اول این بود که آن روایت حجت همانی است که شیخ در خلاف نقل کرده است و ما برای نقلهای دیگر که در تهذیب و جاهای دیگری وجود دارد نتوانستیم اقامه حجت برای سند بکنیم و در آن نقل ، عبارت «فقد طهر» آمده و شبهه مرتفع است.

فرضیه دوم این بود که بگوییم آن روایتها هم سندش درست است اما استظهار کنیم که اینها واقعا دو روایت هستند نه یک روایت واحد و امام علیه السلام در یک زمانی طهارت ذاتی اشیاء را با یک عبارت بیان کرده اند و در یک زمانی هم حکم مطهریت شمس را بیان کرده اند و درست است که امام بیان کننده در هر دو یکی است اما امام علیه السلام احکام متفاوتی بیان می کنند و این قرینه نمی شود که دو روایت یکی باشد و درست است که راوی روایت کننده در هر دو یکی است اما ممکن است راوی در یک زمان مطهریت شمس را شنیده و نقل می کند و گاهی طهارت ذاتی را شنیده و نقل می کند و درست است که الفاظ نزدیک به هم است ولی این هم اشکالی نیست زیرا نزدیک به هم بودن عبارت کاشف و دلیل بر این که هر دو روایت یکی است نمی شود. بنابراین اینها دو روایت هستند.

فرضیه سوم این بود که استظهار وحدت دو روایت را بکنیم یا لااقل احراز تعدد نکنیم در این صورت راهی برای تخلص نیست و این اشکال مستقر و ثابت می شود

اللهم الا ان يقال به مطلبی که آقای دلاوری زحمت کشیدند و به من دادند. ایشان دو مطلب و دو اشکال را یادآور شدند و به عنوان اشکال بر فرضیه سوم مطرح کرده اند.

اشکال اول به جواب مناقشه پنجم

به شهادت اساتید بزرگ که شهادت داده اند که متن این روایت «فقد طهر» است نه «فهو طاهر» ثابت می شود که روایت درست همان روایت «فقد طهر» است و متن دیگر اشتباهی است که صورت گرفته است. اما آن بزرگان عبارتند از مرحوم شیخ در خلاف ، طبرسی در المؤتلف ، محقق در معتبر بنا به نقل مدارک ، علامه در مختلف ، منتهی و نهایی ، ابن فهد حلی در مهذب البارع ، صیمری در کشف الالتباس که این بزرگان شهادت داده اند به صدور نقل اول یعنی «فقد طهر» از ابوبکر حضرمی و عدم حجت بر صدور نقل «فهو طاهر». بنابراین این تردد بین این دو روایت در اثر شهادت این بزرگان انحلال پیدا می کند بنابراین مستقر می شود که روایت درست همان فقد طهر است.

بعد می فرمایند که مؤید این نقل هم شهادت محقق در معتبر یحیی بن سعید در نزهه الناظر فاضل آبی در کشف الرموز شهید در ذکری محقق ثانی در برخی از رسائل باقی مانده از ایشان شهید ثانی در روض الجنان و مقاصد العلیه و صاحب معالم در بخش فقه معالم است که همه این بزرگان شهادت داده اند که فقد طهر ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

جواب اشکال اول به جواب مناقشه پنجم

شما فرمودید عدم حجت بر صدور نقل فهو طاهر در حالی که فرض ما این است که سند هر دو روایت تمام است و بنا بر این فرض این بحث را مطرح کردیم و الا اگر ثابت شد روایت دیگر سندش تمام نیست دیگر این مناقشه پنجم جایی ندارد.

اما اگر فرض کردیم که هر دو حجت است این تتبع فایده ای برای ما ندارد زیرا این بزرگان شهادت نداده اند که آن چه حضرمی از امام نقل کرده است این است و لا غیر. بلکه این بزرگان به این قسمت تهذیب و استبصار نگاه کرده اند که در اینجا نقل فقد طهر است و ممکن است اصلاً به روایت دیگر برنخورده اند. و اینکه الان کار برای ما راحت شده است به خاطر وجود وسائل الشیعه است که صاحب وسائل خیلی حق بر گردن فقهاء دارد که همه روایت یک باب را در کنار هم قرار داده است اما فقهای قبل چون روایت منتشر در روایات بوده است (ممکن است به این روایت برنخورده باشند). همان طور که تهذیب در جلد اول این روایت را نقل می کند و بعد دوباره در باب صلوه و لباس مصلی روایت دوم را نقل می کند و اختلاف فتوای قدما هم بسیار بیش به خاطر همین بوده است که در طول زمان مثلاً هفت فتوا از شهید ثانی در یک مسئله داریم به تعداد کتب ایشان و این یک مقداریش به خاطر اختلاف مبانی است و مقدار بیشترش به خاطر این است که در دفعات بعد به روایات دیگر برمی خورند که قبلاً ندیده بودند اگر چه در آن زمان تتبع کاملی می کرده اند و البته ممکن هم است که مثلاً صدر روایت را می دیده اند و دیگر دقت در بقیه روایت نمی کرده اند.

بنابراین این بزرگان شهادت نمی دهند که آن چه که صادر شده است و ابوبکر حضرمی نقل کرده است فقط عبارت فقد طهر است بلکه به این روایت برخورده اند و به آن استدلال کرده اند.

اما بعض کتابهایی که ایشان ذکر کرده اند مثل طبرسی در المؤتلف اشکالش این است که طبرسی در این کتاب کاری نکرده است بلکه فقد تلخیص کتاب شیخ است و حرفهای عامه را حذف کرده است و البته ممکن است گاهی فتوای خود را هم ذکر کرده است. بنابراین شهادت دیگری نیست بلکه این تأیید می کند که نسخه خلاف همین بوده است.

اشکال دوم به جواب مناقشه پنجم

چون مطهریت شمس چیزی بوده است که مرکوز در اذهان بوده است و مورد سوال بوده

است از یک طرف و از طرف دیگر هیچ یک از فقها از روایت برداشت طهارت ذاتی اشیاء را نکرده اند و همگی مطهریت شمس را فهمیده اند، ضم این دو مطلب باعث تبادر مطهریت از روایت می شود و اگر چه امام علیه السلام در روایت «فهو طاهر» فرموده است اما مراد «فهو طاهر بعد نجاسته» است و فقها همین طور فهمیده اند. بعد ایشان فقهای را ذکر می کنند که بخشی از آنها همین بزرگانی است که نام بردیم. البته بنده به این فقهای که ایشان نام برده است صاحب وسائل را نیز اضافه می کنم زیرا از این که ایشان این روایت را در باب مطهریت شمس آورده است معلوم می شود که ایشان هم همین را از روایت فهمیده است .

جواب اشکال دوم به جواب مناقشه پنجم

در جواب این مطلب می گویم که این که مطهریت شمس در ذهن بعضی بوده است مسلماً درست است اما این که اشیاء به حسب ذات پاک هستند یا نه در ذهنها نبوده است؟ و آیا مردم نمی خواستند بفهمند که حکم خدا در مورد اشیاء بماهو هو چیست؟ و این هم یک مسئله بسیار مهمی است که مورد سوال بوده است. مثلاً اینکه بخواهند بفهمند که شیر و گرگ و ... پاک هستند یا نه. چون در بعض روایت بعض حیوانات را فرموده اند که نجس است این سؤال پیش می آید که بقیه حیوانات چگونه است. پس هر دو مطلب در اذهان بوده است و هر دو مورد سوال بوده است بنابراین به این تبادر هم نمی توان استناد کرد.

اما فهم علمایی که ذکر کرده اند اولاً ما نمی توانیم بگویم که این علما همگی این روایت را در بحث مطهریت آورده باشند ثانیاً کسانی مانند صاحب وسائل که این روایت را در بحث مطهریت شمس آورده اند ، می توانیم بگویم امر بر این ایشان مشتبه شده است همان طور که مثلاً مرحوم محقق شوشتری در النجعه در بحث مطهریت ارض می فرمایند که دو روایت بر صاحب وسائل مشتبه شده است که در این باب آورده اند. بنابراین درست است که ایشان این گونه فهمیده اند یا کسانی مانند ایشان اما فهم این فقها برای ملاک نیست و می گویم اینها اشتباه کرده اند.

علی ای حال ما مخلص از مناقشه پنجم داریم با همان فرض اول که نقل خلاف برای ما حجت است و مخلص دوم هم داریم به اینکه تردد بین دو معنا برای یک روایت برای ما خیلی قوی نیست بلکه اینها دو روایت هستند و ما نه می توانیم استظهار یک روایت بودن می کنیم و نه احتمال یک روایت بودن برای ما این قدر قوی است.

بله اگر از این دو مطلب گذشتیم و قائل به فرضیه سوم شدیم و گفتیم در معنای این روایت تردد بین دو معنا وجود دارد ، این تردد باعث اشکال است و این فرمایشات ایشان باعث رفع اشکال نمی شود.

نتیجه عنوان کل ما اشرقفت

از مجموع مطالبی که بیان شد این حاصل شد که ما می توانیم به این روایت مبارکه اخذ کنیم اما این مفاد به این شکل نیاز به یک تقییداتی دارد که بعداً آن مقیدات خواهد آمد مثلاً

این روایت می فرماید کل ما اشرقت علیه الشمس ولو اینکه مرطوب نباشد پاک می شود یا مثلا در جایی که خورشید تابیده است اما باعث ذهاب عین نشده است طبق این روایت پاک می شود که اینها باید تقیید بخورد یا بواسطه مقیداتی که بعدا خواهیم گفت یا همان مطلبی که در بحث ارض گفتیم و بزرگان فرموده اند که این مقید لبی دارد یعنی به شرط این که زوال عین شود و الا اگر نجاست وجود داشته باشد علت محدثه ، علت مبقیه هم هست.

پس این قیود باید آورده شود اما آن چه تا کنون مشخص شد این است که می توان اخذ به روایت کرد و این روایت یک ضابطه کلی به ما می دهد و آن اینکه هر چه که خورشید به آن بتابد به شرط این که منقول نباشد بواسطه تابش خورشید پاک می شود و این همان چیزی است که مائن در متن به آن فتوا داد و مشهور فقهای متأخر به آن فتوا داده اند و از منقولات هم آن مقداری که ضرورت وجود دارد که خورشید آنها را پاک نمی کند از تحت این روایت خارج می شود اما آن منقولاتی که چنین مسلمیتی در آنها وجود ندارد تحت روایت باقی می ماند مثلا کشتی در دریا اگر چه منقول است اما مسلم این نیست که خورشید آن را پاک نمی کند. درست است که بعضی کشتی را جزء غیر منقولات قرار داده اند اما این حرف زوری است زیرا چگونه می شود که کشتی که همیشه در حال حرکت است را از غیر منقولات به شمار آورد. یا مانند قطار. پس چون آن مقداری که دلیل لبی ضرورت بر آن داریم مسلم نیست که شامل اینها بشود می گوئیم بواسطه خورشید پاک می شود زیرا آن مقداری که ما دلیل لبی داریم باید به قدر متیقن اخذ شود زیرا دلیل لبی اطلاق و عموم لفظی ندارد و آن چه احراز می شود که جزء دلیل لبی است خارج می شود و بقیه باقی می ماند.

اما چون ما حجت این دو روایت را از راهی درست کردیم که عبارت بود از تعویض سند و این راه ، راه نادری است یا کم قائل دارد بنابراین در مقام عمل احتیاط جا دارد که به این مفاد گسترده عمل نکنیم.

عنوان دوم: ارض و مکان مصلی (المكان الذی یصلی علیه)

در روایت اول باب[1] راوی سوال کرده بود از پشت بام یا مکانی که نماز در آن خوانده می شود که بول در آن جا بوده است که طبق این نقل حضرت می فرمایند اگر خورشید آن جا را خشک کرد بر آن نماز بخوان که آن طاهر است. (در این جا عبارت فهو طاهر اشکال روایت قبل ششم را ندارد زیرا مسبوق به طهارت بوده است.) در روایت دوم که مشابه همین روایت است[2] نیز همین عنوان وجود دارد اگر چه روایت دوم سندش محل کلام بود و دلالتش هم در بحث تشریع محل اشکال بود و مرحوم خویی دلالت این روایت را نپذیرفت. اما بر فرض این که این روایت از روایت باب باشد و مربوط به بحث باشد دلالت دارد که سطح و مکانی که یصلی علیه اگر با خورشید خشک شود پاک می گردد.

بزرگانی مانند مرحوم امام و مرحوم خویی و مرحوم تبریزی بر این طایفه استدلال کرده اند برای همان مدعای عام یعنی پاک شدن همه غیر منقولات علی رغم اینکه در این روایت موضوع ، ارض و مکان مصلی است. اما بیانی دارند که می فرمایند علی ضوء ذلک البیان آن مدعای عام از این دو روایت فهمیده می شود البته محقق تبریزی یک استثنائی دارند که بعدا ذکر می کنیم.

بیان اول در عنوان دوم (مرحوم خویی)

بیان محقق خویی این است که می فرماید: سوال سائل که پرسیده از مکانی که یصلی علیه ، مطلق است شامل زمین می شود که قدر مسلم آن است و شامل امکنه غیر زمین هم می شود. مثل جایی که زمین را با تخت و چوب فرش کرده اند یا به این صورت که روی زمین انداخته اند یا اینکه ثابت کرده اند و یا جایی را ورق فلز انداخته اند همه این ها را شامل می شود. سوال سائل هم همه اینها را شامل می شود پس به واسطه اطلاق کلام سائل شامل همه می شود در صورتی که نسخه صحیح المكان الذی یصلی علیه باشد اما اگر عبارت سائل همان طور که در نسخه دیگر آمده است المكان الذی اُصلی علیه باشد به ترک استفصال درست می شود زیرا امام علیه السلام نپرسیدند این مکانی که شما در آن نماز می خوانید زمین است یا غیر زمین و اگر غیر زمین است حدید است یا چوب است یا غیر آن پس یا به اطلاق کلام سائل و یا به ترک استفصال امام علیه السلام مورد سوال یک امر عامی میشود یعنی مکانی که یصلی علیه چه زمین باشد و چه غیر زمین.

کما اینکه در سوال از سطح هم امام علیه السلام نپرسیده اند که سطح چگونه سطحی است و جنسش از چیست. آیا از چوب است یا گل است یا سنگ است یا آهن و غیر آن پس همه اینها را شامل می شود.

پس معلوم می شود که اینها پاک می شود و ما به قول عدم فصل قطعی بین جایی که یصلی علیه و جایی که لایصلی علیه تعدی به تعدی به مکانهایی که لایصلی علیه می کنیم. دلیل این قول به عدم فصل قطعی این است که احدی احتمال نمی دهد که حیثیت نماز خواند دخالت در پاک کردن خورشید داشته باشد مثلاً کسی احتمال نمی دهد که زمین اگر خیلی تنگ بود که نمی توان نماز در آن خواند با خورشید پاک نمی شود. یا مثلاً بالای دیواری که خیلی باریک است و نمی توان روی آن نماز خواند.

بنابراین وقتی از این روایت استفاده کردیم که مکان از هر جنسی باشد چه ارض و چه غیر ارض وقتی که نماز در آن خوانده می شود با خورشید پاک می شود بنابر آن با قول به عدم فصل تعدی می کنیم به غیر «مکانی» که یصلی علیه مثل درخت و نباتات و بقیه امثله ای که مائن در متن آورده است و آنها را از افراد غیرمنقول شمرده است. ایشان به این دلیل تمسک کرده است و فرموده است که ما آن عنوان عام را از این روایت به دست می آوریم. [3]

اشکال اول به بیان مرحوم خویی

اولاً: ایشان به قول به عدم فصل استدلال کرده است و این اشکال را دارد که این اجماع و قول به عدم فصل را شما از کجا به دست آورده اید. دلیل ایشان این است که امکان نماز خواندن دخالت داشته باشد و من یک توضیح اضافی هم عرض می کنم و آن اینکه مسئله مطهریت شمس مسئله ازاله خیانت و نجاست و شبیه امور تکوینی است و معنا ندارد که نماز خواندن یا عدم آن دخالت داشته باشد اگر خورشید صلاحیت از بین بردن کثافت را دارد چه نماز بخوانند یا نخوانند آن را از بین می برد و معنا ندارد که بگوییم اگر

نماز می خوانی خورشید میکروها و نجاسات را از بین می برد و این احتمال عرفا داده نمی شود.

اشکال این است که شما مستند خودتان را قول به عدم فصل قرار داده اید و بعد اثبات این قول به عدم فصل را این دلیل قرار داده اید و اگر این دلیل وجود دارد لازم نیست از آن قول به عدم را کشف را و استنتاج کنید و بعد آن را قرینه قرار دهید بلکه خود این را دلیل قرار دهید.

ثانیا: این اجماع و قول به عدم فصلی که ایشان آورده است اجماع حدسی است نه اینکه واقعا تتبع کلمات کرده باشند پس اگر این دلیل را پذیرفتیم حرف ایشان صحیح است و اگر دلیل را نپذیرفتیم این اجماع فایده ندارد.

پس اشکال اول به ایشان است که این منهج استدلال یک منهج عجیبی است که شما اثبات می کنید از این روایات حکم را در یک قسمت و بعد به ضم قول به عدم فصل تعدی به بقیه قسمتها می کنید بعد که می پرسیم این قول به عدم فصل را شما از کجا به دست آورده اید می فرمایید چون احتمال فرق وجود ندارد. زیرا اگر احتمال فرق نمی دهید از اول به همان استدلال کنید.

اشکال دوم به بیان مرحوم خویی

ما قائل به فصل داریم و آن این همه فقها هستند که می فرمایند همه غیر منقولات هم پاک نمی شود. که در بخش نقل اقوال گفتیم که این هم یک قول است.

اشکال سوم به بیان مرحوم خویی

اشکال که محقق خلخالی در حاشیاء فقه الشیعه می فرمایند که در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

وصلی الله علی محمد وآل محمد.

[1] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْبَوْلِ يَكُونُ عَلَى السَّطْحِ - أَوْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي يُصَلَّى فِيهِ - فَقَالَ إِذَا جَفَّقْتُهُ الشَّمْسُ فَصَلَّ عَلَيْهِ فَهُوَ طَاهِرٌ. (وسائل الشیعه ج 3 ص 451)

[2] مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ حَدِيدِ بْنِ حَكِيمٍ الْأَزْدِيِّ جَمِيعاً قَالَا قُلْنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع السَّطْحُ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ - أَوْ يُتَالُ عَلَيْهِ أَوْ يُصَلَّى فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ - فَقَالَ إِنْ كَانَ تُصِيبُهُ الشَّمْسُ وَ الرِّيحُ - وَ كَانَ جَافاً فَلَا بَأْسَ

يَهِيَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ يَتَّخِذُ مَبَآلًا. (هَمَان)

[3] لعدم القول بالفصل القطعى بين ما يمكن الصلاة عليه من الأمكنة و ما لا يمكن [1] إذ لا يحتمل دخل إمكان الصلاة على الموضع فى مطهرية الشمس له و من هنا لم يستشكل أحد فى مطهرية الشمس لدكة أو قطعة صغيرة من الأرض إذا لم يمكن الصلاة عليها لصغرها.